

## بررسی و نقد کتاب دولت سلجوقیان\*

محسن رحمتی\*\*

### چکیده

یکی از کتاب‌های چاپ‌شده در حوزه تاریخ، کتاب دولت سلجوقیان است، که تهیه‌کنندگان و ناشر آن را به‌عنوان کتاب درسی برای دانشجویان این رشته معرفی کرده‌اند. اما با توجه به ویژگی‌هایی که لازمه یک کتاب درسی دانشجویان است، برخی نارسایی‌ها در متن دیده می‌شود که از جمله آنها می‌توان به ناهماهنگی عنوان و محتوا، استفاده نکردن از منابع اصلی، عدم تدقیق و توجه در تحقیقات جدید، عدم رعایت موازین علمی در ارجاعات و بی‌نوشت‌ها و وجود اغلاط مضمونی و تایپی در متن اشاره کرد.

**کلیدواژه‌ها:** ایران، ماوراءالنهر، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، قراخانیان.

### مقدمه

مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه کتابی با عنوان دولت سلجوقیان چاپ و منتشر و در آغاز این اثر، هدف خود را از انتشار آن «تهیه متنی درسی برای دانشجویان کارشناسی و کارشناسی ارشد اسلامی در تاریخ اسلام» اعلام کرده است. ظاهراً اصل کتاب را در دو دهه پیش (حدود ۱۳۶۵ شمسی) احمد کمال‌الدین‌الحلمی - استاد دانشگاه کویت - تألیف کرده و سپس در مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، به ترجمه و انتشار آن همت گمارده است.

مترجم کتاب در مقدمه خود، ضمن اشاره به برخی نارسایی‌های متن اصلی، مدعی است که جهت رسایی و تکامل کتاب، ناچار شده است متن را آزاد ترجمه کند و سپس با افزودن بخش‌های تألیفی با همکاری دوتن از فضلا، برگزای آن بیفزاید تا برای دانشجویان تاریخ،

---

\* احمد کمال‌الدین‌الحلمی، ترجمه و اضافات: عبدالله ناصری طاهری، با همکاری حجت‌الله جودکی و فرحناز افضل، قم: مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.

\*\* استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان rahmati.m@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۱/۲۱، تاریخ پذیرش: ۹۰/۴/۴

مفیدتر و قابل استفاده‌تر باشد. از آنجا که در متن هیچ اشاره یا نشانه‌ای برای مشخص کردن سخنان مؤلف و مترجم از یکدیگر دیده نمی‌شود، نگارنده این مقاله در ارائه مطالب به‌ناچار از لفظ «تهیه‌کنندگان کتاب» استفاده کرده است.

در این کتاب، بنا به رسالتی که برعهده آن است، سعی شده است مطالبی مفصل در حجمی مختصر ارائه شود؛ چنان‌که در ۲۵۰ صفحه به تاریخ سیاسی همه شعبات سلجوقیان و دیگر دولت‌های معاصر و همجوار با آنان نظیر غزنویان، خوارزمشاهیان، قراختایان، غوریان، غزها و جز آن، اوضاع فرهنگی، مذهبی، ادبی و تمدنی در عصر آنها پرداخته شده است. شایان ذکر است که قرن‌های پنجم و ششم، از ادوار ناشناخته و مبهم تاریخ ایران است. این دوره که با غلبه ترکان سلجوقی بر ایران و آسیای غربی مقارن است، به‌لحاظ تأثیری که بر تحولات آینده ایران داشت، از ادوار سرنوشت‌ساز تاریخ ایران و آسیای غربی به‌شمار می‌رود. به دلایلی که در این مقاله جای طرح آن نیست، به این دوره تاکنون چندین توجه نشده و موضوع آن کمتر در حوزه مطالعه و بررسی مستشرقان و پژوهشگران قرار گرفته است (← زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۱۳۸). لذا انتشار متنی به زبان فارسی درباره این دوره، برای استفاده دانش‌پژوهان ایرانی ضروری به‌نظر می‌رسید؛ که با مساعی مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، بخشی از این انتظار برآورده شده و امید است فتح بابی جهت انتشار کتاب‌های بیشتر در این زمینه باشد. از این‌رو، برای آنکه این مسیر تازه‌گشوده شده به‌درستی پیموده شود، بررسی و ارزیابی دقیق این کتاب ضرورت یافته و البته معرفی این کتاب به‌عنوان کتاب درسی دانشجویان توسط مترجم، بر اهمیت آن افزوده و لزوم نقد و بررسی آن را دوچندان ساخته است. بنابراین، نگارنده این مقاله صرفاً برای ادای دین و انجام وظیفه در راستای تحقق این هدف متعالی، کمک به روشن شدن حقیقت - که یگانه هدف و وظیفه علم و عالم است - و نیز کمک به قابل استفاده‌تر شدن کتاب - که هدف اصلی مترجم بوده - کتاب را ارزیابی و برحسب بضاعت مزجات خود نکاتی را که در این زمینه به‌نظرش رسید، ذکر کرده است.

متن درسی دانشجویی، که قرار است نخستین شناخت را در زمینه موضوع مورد بحث به دانشجو بدهد، باید با دقت ویژه و وسواس علمی فوق‌العاده‌ای تهیه شود تا دقیق‌ترین، کامل‌ترین، صحیح‌ترین و تازه‌ترین اطلاعات در این زمینه به خوانندگان عرضه شود. لذا تهیه این‌گونه کتاب‌ها، باید به افراد متخصص در آن موضوع واگذار شود. همچنین این متون باید با رعایت دقیق نکاتی فنی و روش تحقیق علمی، به دانشجویان کمک کنند تا درکنار

افزایش معلومات، این نکات فنی را نیز بیاموزند، تا زیربنای شناخت آنها در این موضوع، با استحکام و درستی گذاشته شود. اما با مطالعه متن کتاب و تدبّر در آن، کاستی‌هایی در این زمینه دیده می‌شود که به ترتیب شرح داده می‌شود:

۱. نخستین نکته قابل تأمل در کتاب - که (حتی با نگاهی سطحی و مختصر به کتاب) توجه خواننده را به خود جلب می‌کند - ناهمخوانی عنوان و موضوع کتاب است. با مشاهده عنوان بسیط دولت سلجوقیان، خواننده تصور می‌کند اطلاعاتی هرچند مختصر درباره وقایع همه قلمرو سلجوقی به دست خواهد آورد؛ اما در متن، عملاً، جدا از معرفی بسیار مختصر تاریخ سیاسی این دوره، بقیه مطالب کتاب همچون اوضاع فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و ادبی، محدود و منحصر به ایران (آن هم ایران امروز، نه ایران بزرگ) است. درحالی که قلمرو سلجوقیان، تقریباً همه خاورمیانه از رود سند و سیحون تا کرانه دریای سرخ و مدیترانه را شامل می‌شد. متأسفانه در مواردی از این هم عدول شده، و برای مثال، در تشریح اوضاع ادبی، ضمن نادیده گرفتن میراث ادبی تازی در ایران آن زمان، به ذکر نویسندگان و سرایندگان فارسی‌زبان بسنده شده و حتی برخی از این افراد نظیر سوزنی سمرقندی، رضی‌الدین نیشابوری، شرف‌الدین شفروه، اثیرالدین اومانی و جز آن نیز از قلم انداخته شده است. این درحالی است که در ایران این دوره، یک میراث گرانمای ادبی به زبان تازی به وجود آمده بود؛ و بسیاری از ایرانیان به این زبان شعر سروده و کتاب نوشته‌اند که بخشی از این فعالیت‌های ادبی تازی، در *دمیه‌التصر باخرزی*، کتاب مفقوده و *شاح دمیة‌التصر بیهقی و خریدة‌التصر عمادکاتب منعکس* شده است. با این وصف، پیشنهاد می‌شود نام کتاب به *ایران در عصر سلجوقیان* - که با واقعیت همخوانی بیشتری دارد - تغییر یابد.

۲. مسئله دیگری که با مطالعه متن کتاب، نظر خواننده را جلب می‌کند، بهره‌نگرفتن از منابع اصلی است. از بسیاری از منابع اصلی و معتبر در دوره مورد بحث در کتاب استفاده نشده و حتی نامی هم از آنها برده نشده است درحالی که انتظار می‌رود چنین متنی، با بهره‌گیری از همه منابع اصلی مربوط به موضوع نوشته شده و در منابع نیز مشخصات آنها ارائه شده باشد تا خوانندگان مبتدی بدانند که در کدام کتاب‌ها می‌توانند راجع به موضوع مورد مطالعه خود مطالبی به دست آورند؛ کتاب‌های معروف و معتبری چون *مجملة‌التواریخ و القصص*، *تاریخ یمینی*، *تاریخ الوزراء* ابوجاء قمی، *سلجوقنامه* ظهیری و بخش تاریخ *جامع‌العلوم سنینی* فخر رازی، نیز دیوان‌های اشعار شاعران آن عصر از جمله رشید و طواط،

ادیب صابر ترمذی، عبدالواسع جبلی و سوزنی سمرقندی، و کتاب‌های رجالی نظیر سمعانی، ابوحفص نسفی، عبدالغافر فارسی، ابوالعباس خوارزمی و ابوالحسن بیهقی.<sup>۳</sup>

یکی از مراحل اساسی یک پژوهش اصیل، یافتن سابقه تحقیق است تا محقق ضمن بهره‌مندی از نظرهای صائب محققان قبل از خود، از دوباره‌کاری بپرهیزد و مطالبی جدید و غیرتکراری به خواننده ارائه کند. البته روا است که محققى نه به قصد نوآوری و نظریه‌پردازی بلکه جهت تعمیم معلومات، متون ترویجی یا مروری بنگارد ولی او نیز موظف است با استفاده از دستاوردهای تحقیقات علمی و پذیرفته‌شده در آن موضوع، به این کار دست زند. حال، مؤلف یا مؤلفان تاریخ دولت سلجوقیان در هریک از این دو دسته قرار بگیرند، باید تحقیقات معتبر قبلی را مطالعه می‌کردند؛ که متأسفانه این کار را به بدترین شکل ممکن انجام داده‌اند، یعنی به‌جای مراجعه به پژوهش‌های اصیل، به استفاده از تحقیقات دست دوم و سوم که با اقتباس و بهره‌گیری از آن‌ها نوشته شده‌اند، اکتفا کرده‌اند. آشنایان به تاریخ سلجوقی و خوارزمشاهی می‌دانند که به‌علت منشأ ترکی این سلسله‌ها و مهاجرت گستردهٔ ترکان به ایران در این دوره، مطالعهٔ تاریخ این دوره به‌سختی با ترک‌شناسی پیونده خورده است و لذا مطالعهٔ تحقیقات ترک‌شناسان نامداری چون بارتولد، کلود کاهن، املیان پریتساک و تاحدودی مینورسکی کاملاً ضروری به‌نظر می‌رسد، مضاف بر آنکه در برخی از تحقیقات انجام‌شده دربارهٔ این مقاطع از تاریخ ایران، اطلاعات دقیق و نسبتاً مفصلی ارائه شده است، که از جملهٔ آنها می‌توان به سلسله مقالات باسورث<sup>۱</sup>، پریتساک<sup>۲</sup> و کاهن<sup>۳</sup>، تعلیقات مینورسکی بر *حدودالعالم*<sup>۴</sup> و *طبایع الحیوان*<sup>۵</sup>، تاریخ دولت خوارزمشاهیان قفس اوغلی<sup>۶</sup> و آثار متعدد و معروف بارتولد نظیر *تاریخ هفت آب*<sup>۷</sup>، *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*<sup>۸</sup> و *بالآخره شاهکار وی، ترکستان در آستانه هجوم مغول*<sup>۹</sup> و در پایان *تاریخ ایران کمبریج* (جلد پنجم) اشاره کرد که هیچ اشاره یا شاهدهی دال بر استفاده از آنها در کتاب دیده نمی‌شود. درمقابل، ارجاعات متعددی به کتاب‌های *تاریخ ادبیات براون*، *صفا و شفق* و امثال آن وجود دارد، که در بسیاری از موارد فاقد تدقیق لازم تاریخی است و مطالب غث و سمین فراوان در آن‌ها یافت می‌شود.

۴. نکتهٔ قابل تأمل دیگر در متن، ترجیح و تقدیم منابع متأخرتر بر منابع متقدم‌تر است؛ بدین معنی که در ارجاعات و پاورقی‌ها در بسیاری از موارد، به‌جای استناد به قدیم‌ترین منبع، به منابع دیگر که چند قرن بعد از وقایع و با استفاده از منابع قدیمی‌تر نوشته شده‌اند، ارجاع داده شده است. این مورد در حجم کثیری از کتاب دیده می‌شود اما فقط به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم:

در شرح وقایع سال ۵۳۵ و حمله سنجر به خوارزم علیه آتسز و قتل فرزند او، درحالی که ابن اثیر و جوینی، معتبر، مقدم و نزدیک‌ترین منابع به واقعه هستند، این مطالب از قول یحیی بن عبداللطیف قزوینی و غیاث‌الدین خواندمیر که کتاب‌های خود را در قرن دهم (دقیقاً ۵۰۰ سال بعد از واقعه) و به نقل از ابن اثیر یا جوینی نوشته‌اند، نقل می‌شود (ص ۴۰ و ۷۱). همچنین در ص ۸۲-۸۰، مضاف بر آنکه تاریخ ملوک آل باوند ذیل عنوان مهجور و غیرمعروف «ملوک جبال» آورده می‌شود، تمامی آنچه که درباره تاریخ این خاندان آورده شده، مطلقاً غیرمستند و بدون ارجاع است، جز دو مورد در آخر بحث، که در هر دو مورد نیز به خواندمیر استناد شده است. این درحالی است که بهترین و نزدیک‌ترین راوی تاریخ آل باوند، ابن‌اسفندیار (مورخ اوایل قرن هفتم) است و البته برخی مطالب نیز در ابن اثیر، تاریخ رویان اولیاء الله املی، و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی یافت می‌شود که همه آنها بر خواندمیر متقدم‌اند و آثارشان در دست است. درباره آغاز تاریخ خوارزمشاهیان (در ص ۶۹) نیز مطالبی خطا با ارجاع به زامباور، درج شده است؛ درحالی که دانش پژوهان می‌دانند که با به دست آمدن آثار جدید تاریخی، تحقیقات سکه‌شناسی زامباور و نسب‌نامه خلفا و شهریاران که مستند و مبتنی بر آن است، قدیمی شده و قابل استناد نیست؛ و به جای آن می‌توان از تحقیقات عالمانه باسورث درباره سلسله‌های اسلامی بهره گرفت (باسورث، ۱۳۷۱).

۵. مسئله قابل توجه دیگر، نبود تحلیل و نقادی در متن کتاب و پایبندی به سبک مهجور تاریخ‌نگاری نقلی است. با تحول و تکامل علم تاریخ، تاریخ‌نویسی صرفاً توصیفی و نقلی - که نوعی قصه‌گویی به‌شمار می‌رود - متروک شده است، آن‌چنان‌که حتی به‌هنگام کمبود اطلاعات و منابع، در شرح تاریخ سیاسی نیز مطالب منابع اصلی با نقادی علمی و تحلیل منطقی بیان می‌شود که یکی از نمونه‌های آن، تاریخ ایران کمبریج است. اما متأسفانه در کتاب حاضر، همان شیوه نقلی به شکلی تمام و کمال حفظ شده چنان‌که حتی در برخی موارد به رونویسی کامل و جمله به جمله از منابع قدیمی اکتفا شده<sup>۱۱</sup> و در بعضی از موارد، برای این رونویسی حتی ارجاع هم داده نشده است.<sup>۱۱</sup> همچنین باید از نقل قول‌های مستقیم و مفصل از برخی منابع یاد کرد (ص ۱۰۳، ۱۲۲-۱۱۷، ۱۶۳-۱۶۰) که آن نیز نوعی رونویسی محترمانه است.

۶. ندادن ارجاع و غیرمستندنویسی - که به‌هیچ‌وجه شایسته یک متن علمی نیست - یکی دیگر از نکات قابل توجه کتاب است. در بسیاری از مباحث کتاب، پس از ذکر تفصیل وقایع، یک یا دو ارجاع بیشتر داده نمی‌شود. برای نمونه، به چند مورد اشاره (و بقیه در ادامه بحث ارائه) می‌شود:

در آغاز کتاب (ص ۱۸-۱۶)، مطالب مفصلی درباره‌ی خاستگاه قومی و تاریخی سلجوقیان و چگونگی ورود آنان به عرصه‌ی تاریخ مطرح شده است که علاوه بر اشتباه بودن بخشی از این مطالب، منبع این مطالب به هیچ وجه معلوم نیست و به صراحت با سخنان ابوالفضل بیهقی که تقریباً یگانه منبع معتبر و مفصل در خصوص ابتدای تاریخ سلجوقیان است، مغایرت و تعارض دارد، اما جالب است که پس از سه صفحه، در شرح جنگ شعبان ۴۲۹ سلجوقیان با سپاه غزنوی، اولین ارجاع به همین مورخ (بیهقی) حواله داده شده است.

همچنین در شرح فتنه‌ی ارسلان بساسیری و غلبه‌ی او بر بغداد، جدال طغرل با ابراهیم ینال و بساسیری (ص ۱۹ و ۲۱) هیچ ارجاعی داده نشده و فقط برای تعیین تاریخ وفات طغرل یک ارجاع داده شده و شگفتا که آن نیز نه به منابع متقدم سلجوقی بلکه به *لب‌التواریخ* حواله داده شده است.

و تا پایان کتاب چنین است. این موارد، کتاب را به یک گردآوری محض مبدل کرده است که هیچ گونه نوآوری علمی در آن دیده نمی‌شود و اگر احیاناً تحلیلی در متن دیده شود، برگرفته از محققان ماقبل است. چنان‌که اگر اغراق نباشد مؤلف فقط در دو جا نظریه و تحلیل جدید ارائه می‌کند که متأسفانه در هر دو مورد هم به خطا رفته است: یکی در تعیین تاریخ وفات سنجر (ص ۴۴، پاورقی ۴) که با استناد به قطعه‌ای از انوری که بیت دوم آن چنین است:

رفته از تاریخ هجرت پانصد و پنجاه و دو روز شنبه از ربیع‌الاول از بعد سه هشت

(انوری ابیوردی، ۱۳۷۴: ۲ / ۵۷۴)

وفات وی را شنبه ۱۱ ربیع‌الاول ۵۵۲ می‌داند. اما با دقت در لحن کلام انوری، معلوم می‌شود که منظور انوری، حاصل ضرب سه در هشت (یعنی ۲۴ ربیع‌الاول) است نه حاصل جمع آن. برای توضیح بیشتر، نخست به منابع تاریخی، نظری می‌افکنیم:

در منابع قدیمی، چند روایت و تاریخ برای درگذشت سنجر ارائه شده است: ظهیرالدین نیشابوری و راوندی و همه کسانی که از آنها اقتباس کرده‌اند، ماه‌های سال ۵۵۱ نوشته‌اند (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۵۲؛ راوندی، ۱۳۳۳: ۱۸۴؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۱۳)؛ جوینی و کسانی که از او روایت کرده‌اند، ۲۶ ربیع‌الاول ۵۵۲ نوشته‌اند (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۴۵۲؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۴ / ۳۱۹)؛ عماد کاتب، صدرالدین حسینی و ابن خلکان وفات وی را دوشنبه رابع عشر (۱۴) ربیع‌الاول ۵۵۲ ذکر کرده‌اند (عمادالدین کاتب الاصفهانی، ۱۹۸۷: ۲۳۶؛ حسینی، ۱۹۳۳: ۱۲۴؛ ابن خلکان، ۱۹۸۷: ۲ / ۴۲۸)؛ چهارمین روایت از آن منہاج سراج جوزجانی است که وفات وی را دوشنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۵۵۲ دانسته، که ابن فوطی، نیز به نقل

از سمعانی که معاصر واقعه بوده و اندکی قبل از مرگ سنجر با وی ملاقات کرده، این روایت را تأیید کرده، و آن را در مرو ذکر کرده است (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۶۲؛ ابن الفوطی، ۱۳۷۵: ۵/ ۲۷۴) ۱۲ روایت دیگری نیز به نقل از امیرمعزی در تاریخ گزیده آمده، که وفات سنجر را به شنبه ۴ ربیع‌الاول ۵۵۳ نسبت داده است (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۴۵۳). چنان‌که پیدا است، روایت نخست قطعاً خطا است و هم به علت شادبودن و هم به خاطر زنده‌نبودن امیر معزی در ۵۵۳ مردود است و مصحح تاریخ گزیده نیز به این امر اشاره کرده است. در روایت دوم، به دلیل کمی تعداد راویان، بعد زمانی و مکانی جوینی (سرچشمه روایت) نسبت به واقعه، احتمال خطا می‌رود. اما روایت‌های سوم و چهارم که به نحوی مکمل و مؤید یکدیگرند، صحیح‌ترین گزینه‌اند؛ چراکه از طرفی سمعانی در واقعه حاضر بوده و کمی قبل از وفات سنجر با وی دیدار داشته و از طرف دیگر ۱۴ ربیع‌الاول ۵۵۲ مذکور در روایت سوم، با آدینه ۱۳ اردیبهشت ۵۳۶ خورشیدی مصادف است و با دوشنبه مذکور در متن هیچ مناسبتی ندارد، لذا احتمال می‌رود که در اصل رابع‌عشرین بوده و سهواً نسخ «ین» آن افتاده و رابع‌عشرین - که با دوشنبه مطابق بوده - رابع‌عشر شده است. بنابراین، روایت‌های سوم و چهارم در اصل یکی و درست‌ترین روایات هستند.

عواملی دیگر هم این امر را تقویت می‌کند؛ از جمله اینکه مطابق تقویم‌های تطبیقی موجود، ۱۱ ربیع‌الاول ۵۵۲ با سه‌شنبه مصادف بوده است که به هیچ وجه با شنبه مناسبت ندارد و وجود چهار روز فاصله احتمال توجیه این قضیه را براساس اختلاف در زمان رؤیت هلال ماه از بین می‌برد. از طرف دیگر، براساس این تقویم‌ها و دقیقاً مطابق با روایت سمعانی، ۲۴ ربیع‌الاول ۵۵۲ با روز دوشنبه (۲۳ اردیبهشت ۵۳۶ خورشیدی) مصادف بوده است. ۱۳ در نتیجه، صحیح‌ترین تاریخ فوت سنجر را پس از تقابل روایات مختلف و تطبیق آن با ایام هفته باید روز دوشنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۵۵۲ دانست که شادروان مدرس رضوی - مصحح دیوان انوری - نیز علی‌رغم علم بر این قطعه منسوب به انوری، آن را پذیرفته و نقل کرده است. (انوری ایبوردی، ۱۳۷۴: ۳۶، مقدمه مصحح)

در جای دیگر نیز، علی‌رغم صراحت مورخان (عمادالدین کاتب‌الاصفهانی، ۱۹۸۷م: ۲۵۴؛ جوینی، ۲/ ۹۳-۸۶ و ۷۴-۸۴؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲/ ۹۷-۹۴) مبنی بر غلبه قراختاییان بر ماوراءالنهر بعد از شکست سنجر در قطوان در ۵۳۶، با نقل ابیاتی از یکی از قصاید انوری و استناد به آنها، مدّعی می‌شود که سنجر قطعاً بعد از شکست قطوان، بر قراختاییان غالب آمده و قلمرو از دست رفته (البته محل این سرزمین را مشخص نمی‌کند) را مسترد داشته است (۴۱،

۶۸ - ۶۹). اما اولاً مندرجات قصیده انوری دال بر مدتی برکناری ممدوح وی از حکومت و تجدید آن است و به هیچ وجه از فتحی شایان، شکست دشمن و تصرف سرزمینی سخن به میان نیامده است؛ ثانیاً نام ممدوح آن در هشت نسخه از دیوان، امیر نصیرالدین تاج الملوک ابوالفوارس آمده و تنها در یک نسخه در مدح سلطان (کدام سلطان؟) ذکر شده است و انوری در متن قصیده نیز ممدوح خود را با لقب تاج الملوک می ستاید (← انوری ابیوردی، ۱۳۷۴: ۸/ ۹۵ - ۹۴) که سنجر در هیچ زمانی چنین لقبی نداشته و محتمل است - چنان که شادوران مدرس رضوی گفته اند - مخاطب این قصیده، تاج الملوک ابوالفوارس علی بن مرداویج امیر باوندی مازندران (انوری ابیوردی، ۱۳۷۴: ۴۰، مقدمه مصحح) باشد که مدتی برادر، او را از مازندران رانده بود ولی بعدها با حمایت سنجر برگشت و در شرق طبرستان به مرکزیت همیشه (کردکوی کنونی) حکومت کرد. (← ابوالفضل بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۷، ۳۴۸، ۵۱۷، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۵، ۵۶۵، ۵۷۳ - ۵۷۲، ۵۷۶، ۶۱۲ - ۶۱۰، ۶۱۵، ۶۲۵، ۶۲۹ - ۶۲۷، ۶۲۷ - ۶۲۹، ۶۳۸ - ۶۴۱، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۶۰، ۶۸۴، ۷۰۰، ۷۷۸، ۸۴۱ - ۸۲۹، ۹۲۸ - ۹۲۷، ۹۳۱، ۹۳۰، ۹۳۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶ هـ: ۹/ ۴۸۰ - ۴۷۶؛ ابن خلکان، ۱۹۸۷ م: ۵/ ۹۲ - ۶۵؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/ ۲۴۳ و ۲۵۴ - ۲۵۳) اگر هم به اضعف احتمال به سنجر نسبت داده شود، به زمان کوتاه غلبه آتسز بر خراسان در ۵۳۶ و استیلای مجدد سنجر بر تاج و تخت مربوط است و به هیچ وجه بر غلبه سنجر بر قراختیایان و استرداد ماوراءالنهر دلالت نمی کند.

۷. از دیگر مواردی که می توان به آنها اشاره کرد، عبارتند از: وجود اغلاط فراوان تاریخی (اعم از خطاهای مضمونی و اغلاط چاپی)، تناقض گویی مؤلف، ابربودن برخی مطالب و غفلت از ذکر برخی مطالب ضروری؛ که در زیر، به برخی از این موارد اشاره می شود:

در بحث خاستگاه سلجوقیان (ص ۱۸ - ۱۶)، مؤلف مهاجرت سلجوقیان به خراسان را، تحت فرمان میکائیل بن سلجوق و در زمان حیات سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ - ۳۸۷) می داند و درخواست سلجوقیان از سوری بن معتز - عمید خراسان - مبنی بر واگذاری برخی مراتع به آنها را به زمانی بلافاصله بعد از مرگ محمود (۴۲۱) نسبت می دهد؛ و سپس، بدون اشاره به سرنوشت میکائیل، در شرح غلبه سلجوقیان بر نیشابور، یکباره از زعامت طغرل و چغری خبر می دهد آن چنان که گویی که میکائیلی نبوده است. در حالی که میرخواند به نقل از ملک نامه، مرگ میکائیل را به درستی مربوط به سال های پایانی حکومت سامانیان و در زمان حیات پسرش سلجوق در حین محاصره یک قلعه (یعنی به طور قطع قبل از سال ۴۰۰) ثبت کرده (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/ ۲۳۷) و با دقت در مندرجات تاریخ بیهقی کاملاً پیدا است که



ترکمانان چند دسته بودند که سلجوقیان تنها یکی از آنها بودند و ترکمانانی که در سال ۴۱۶ در زمان محمود به خراسان منتقل شدند، غیر از سلجوقیان بودند و سلجوقیان فقط در رجب ۴۲۶ در زمان حکومت سلطان مسعود غزنوی (۴۳۱-۴۲۱) و زیر فرمان طغرل و چغری (پسران میکایل) توانستند از جیحون بگذرند و به خراسان راه یابند. (ابوالفضل بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۷، ۳۴۸، ۵۱۷، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۴۵، ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۷۲، ۵۷۶، ۶۱۲، ۶۱۰، ۶۱۵، ۶۲۵، ۶۲۹، ۶۲۷، ۶۲۷، ۶۴۱، ۶۳۸، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۶۰، ۶۸۴، ۷۰۰، ۷۷۸، ۸۴۱، ۸۲۹، ۹۲۸، ۹۲۷، ۹۳۱، ۹۳۰، ۹۳۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۹/ ۴۸۰-۴۷۶؛ ابن خلکان، ۱۹۸۷م: ۵/ ۶۵-۶۲؛ میرخواند، ۱۳۹: ۴/ ۲۴۳-۲۵۴-۲۵۳). در ادامه، از عهد و پیمان همکاری طغرل با برادر و عموی خود و دیگر افراد خاندان سلجوقی خبر داده و در توضیح آن، تقسیم قلمرو میان اعضای خاندان سلجوقی شرح داده می‌شود. در حالی که این یک رسم ایلداری بود که افراد هر یک زیر نظر ریش سفید و ارشد قبیله به زندگی و حکومت خود مشغول باشند؛ چنان‌که وقتی ابراهیم ینال از این قانون سرپیچی کرد، طغرل با او جنگید و او را به قتل رساند. اما مؤلف که به این بُعد قضیه توجه نداشته، تقسیم قلمرو را نتیجه عهد و پیمانی سیاسی (لابد همچون محمود غزنوی و ایلک‌خان در ۳۹۱) دانسته است.

در شرح غلبه سلجوقیان بر گرگان (ص ۱۹)، از اعلام استقلال انوشیروان، امیر زیاری در طبرستان و گرگان و به قتل رساندن کالیجار - دایی طغرل - خبر داده می‌شود که طغرل برای تأدیب او به گرگان رفت و دولت آل زیار را سرنگون کرد. چنان‌که پیدا است، مشخص نشده است که انوشیروان در برابر چه کسی اعلام استقلال کرد؛ طغرل؟ مگر طغرل پیش از این تاریخ بر گرگان مسلط شده بود؟ و اگر چنین بود، در چه زمانی؟ در ضمن، «کالیجار» غلط و صحیح آن «اباکالیجار (باکالیجار)» است؛ و این نام کاملاً ایرانی و مشتق از «کارزار» است که به تقلید از اعراب با افزودن ابو بر آن کنیه می‌ساختند تا معادل «ابوالحرب» اعراب باشد. این نام از اسامی معمول در سواحل جنوبی دریای مازندران بوده است. حال، این سؤال پیش می‌آید که آیا مادر و دایی طغرل اهل مازندران بوده‌اند؟ مگر مؤلف خود توضیح نداده است که سلجوقیان از ایلات ترک ساکن در شمال سیحون بودند که در اواخر عهد سلطان محمود به خراسان راه یافتند و چند سال بعد (۴۵۵)، سن طغرل را در وقت مرگ هفتاد سال ذکر کرده است؛ در این صورت تولد طغرل حداقل باید در ۳۸۵ رخ داده باشد و در آن زمان سامانیان بر مسند قدرت بودند و سبکتگین پدر سلطان محمود از جانب آنها سپهسالار خراسان بود. همچنین، توجه به حقایق تاریخی گزارش شده درباره زیاریان، خلاف این

مطلب را نشان می‌دهد؛ و اباکالیجار نه دایی طغرل بلکه دایی انوشیروان بود که با استفاده از حوادث سن انوشیروان با اجازه سلطان مسعود غزنوی بر امور مسلط شده (← بیهقی، ۱۳۷۴: ۳۴۵، ۴۳۳، ۴۷۵) و انوشیروان بعد از رسیدن به سن بلوغ او را از مصدر قدرت کنار زده بود.<sup>۱۴</sup> به نظر می‌رسد که این اشتباه مترجم، به دلیل ربط دادن ضمائر جمله به فاعل و اسامی مذکور در متن رخ داده باشد. البته به تصریح ابن اثیر، طغرل هیچ‌گاه آل زیار را سرنگون نکرد بلکه امیری دیگر (مرداویج بن بسو) را جانشین اباکالیجار کرد تا ضمن ازدواج با مادر انوشیروان، بر اداره امور در قلمرو وی نظارت کند. (ابن اثیر، ۱۳۸۶هـ: ۹/۴۹۶)

همچنین، مؤلف در صفحه ۱۸، موسی یبغو را حاکم بست، هرات و سیستان معرفی کرده و بدون آنکه از چگونگی و زمان انتقال او به ماوراءالنهر و نحوه غلبه او بر آن سامان مطلبی گفته باشد، یکباره در شرح وقایع زمان سلطنت آلبارسلان (۴۶۵-۴۵۵)، از ارسال سپاهی به ماوراءالنهر در ۴۵۷ برای تأدیب عمویش موسی یبغو خبر می‌دهد (ص ۲۲). در این باره باید گفت که اولاً همه مورخان به صراحت از استیلای ابوالمظفر قلیج تمغاج خان ابراهیم بن نصر قراخانی بر ماوراءالنهر در این زمان خبر داده‌اند (← بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۹۰؛ ابوالحسن باخرزی، ۱۹۷۱م: ۲/۱۲۴۳-۱۲۳۸؛ الحسینی، ۱۹۳۳م: ۲۸؛ عوفی، *جوامع الحکایات و لوامع الروایات* ص ۲۴۹ و ۲۵۸؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶هـ: ۹/۲۹۹، ۳۰۰، ۴۷۷، ۵۲۴، ۵۵۸؛ بن الفوطی، ۱۳۸۲: ۸/۲؛ ابن العدیم، ۱۹۷۶م: ۳۳؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۲/۲۲۲۲)؛ ثانیاً لشکرکشی سال ۴۵۷، علیه حکمران عاصی خوارزم و در ادامه به جند - در کران رود سیحون - بوده است ۱۵ و هیچ ربطی به ماوراءالنهر به معنای خاص آن (یعنی دره رود زرافشان و مضافات آن) ندارد؛ ثالثاً موضوع فقط اعزام سپاه نبوده و شخص سلطان آلبارسلان نیز حضور داشته است؛ رابعاً ابن اثیر نیز درباره شورش فخرالملک یبغو - عموی او - در قلعه هرات به روشنی توضیح داده است. (ابن اثیر، ۱۳۸۶هـ: ۱۰/۳۴). اما بلافاصله در جمله بعد، سرکوبی چغانیان (آل محتاج) به دست آلبارسلان و متعاقب آن آرامش اوضاع خراسان را ادعا می‌کند؛ که شگفت‌آور است؛ چراکه حکومت آل محتاج بر چغانیان، به قرن چهارم و زمان سامانیان مربوط است و آخرین امیر شناخته شده منسوب به این خاندان، ابوالقاسم نامی است که داماد سلاطین غزنوی بوده و حدود سال ۴۳۰ حکومت می‌کرده است. (همان: ۶۰۴، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۴۵) باید گفت که چغانیان، نام ناحیه‌ای است که در زمان آلبارسلان زیر فرمان موسی نامی بوده (همان: ۳۴) و هیچ اشاره، نشانه و یا مدرکی دال بر انتساب و ارتباط او با آل محتاج در دست نیست. آنچه را هم که مورخان درباره آلبارسلان و اقدامات وی در چغانیان گفته‌اند، به سرکوبی شورش این

فرد در سال ۴۵۶ مربوط است (همان). اما تدوین‌کننده کتاب با دیدن نام منطقه چغانیان، آن را به سلسله حکومتی آل محتاج که در تاریخ به «چغانی» نیز مشهورند، ربط داده و مطلب را به این شکل درآورده است.

مؤلف در همین صفحه (۲۲)، در شرح پیشروی سلطان به سمت شمال غرب ایران، از فتح ارمنستان و کرج خبر داده، که ظاهراً منظور وی گرجستان است که مترجم در همه جای کتاب به اشتباه همان شکل عربی آن را درج کرده است و نباید با «کرج» اشتباه شود.

در ص ۲۳، با بیانی شگفت‌آور در شرح پیشروی امپراتور بیزانس، رومانوس دیوجانوس، به سمت قلمرو آل ارسلان از توفیق او در نابودی حکومت نوپای سلجوقی خبر می‌دهد و منظور خود را از این جمله روشن نمی‌سازد. اگر منظور حکومت آل ارسلان است که هیچ‌گاه به‌دست او نابود نشد و اگر منظور بخشی یا قسمتی از ترکمانان پیشرفته در آناتولی است، که باید دقیقاً به آن اشاره می‌شد.

در ص ۲۵، در شرح توسعه‌طلبی‌های سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۸۵ - ۴۶۵) در آسیای صغیر و گسترش قلمرو سلجوقی تا کرانه مدیترانه توسط گروه‌های مختلف ترکمن و فرمانروایان سلجوقی زیر فرمان ملکشاه، در ادامه چنین می‌نویسد: «ملکشاه به تلاش پیروانش بسنده نکرد و به‌تنهایی قلعه‌های بسیاری از رومیان را تصرف نمود؛ چنان‌که برای انتقام از ایلک‌خانین به ماوراءالنهر رفت ...» چنان‌که دیده می‌شود، لحن کلام، گویای تابعیت ایلک‌خانین از روم است. اما برای راقم سطور معلوم نیست، این بسیار قلعه‌هایی که ملکشاه به‌تنهایی گشوده، در کجای روم بوده و میان فرمانروایان مسلمان ایلک‌خانی حاکم بر ماوراءالنهر، با روم مسیحی چه ارتباطی برقرار بوده است؟ اگر این اظهارات بر واقعیتی تاریخی مبتنی است باید به شکلی شفاف و به‌عنوان نظریه‌ای جدید به جامعه سلجوقی‌شناس ایران و جهان ارائه می‌شد. در ادامه همین جمله، از احمدخان حکمران ایلک‌خانی ماوراءالنهر (۴۸۸ - ۴۸۰) با نسبت تورانی یاد می‌شود که درست نیست. تورانیان، بخشی از اقوام ایرانی ساکن در شمال‌شرقی فلات ایران بودند (پورداد، ۱۳۴۷: ۵۸/۲ - ۵۲). که بعدها با استیلای ترکان بر آن مناطق، جلای وطن کردند یا در فاتحان مستحیل شدند؛ بنابراین، به‌هیچ‌وجه روا نیست که یک تن ترک ایرانی‌شده را با این نسبت بخوانیم.

مؤلف در ص ۲۶؛ پس از ذکر قتل نظام‌الملک به‌دست فداییان اسماعیلی، می‌نویسد: «ملکشاه نگران بود که هوادران نظام‌الملک گمان برند او در کشتن نظام‌الملک دخالت داشته است ...». در اینجا نیز سند و مأخذی ارائه نمی‌شود؛ و راقم سطور نیز چنین مطلبی را در

هیچ یک از منابع تاریخی نیافته است و صحت و سقم آن را نمی‌داند، فقط می‌پرسد که در زمان زندگی نظام‌الملکِ متنقد، چنین بیمی ممکن است، اما بعد از مرگ وی، چرا سلطان مقتدری چون ملک‌شاه با آن نیروی نظامی قوی باید از هواداران نظام‌الملک که جز عده‌ای دیوان‌سالار نبودند، بهراسد؟ آیا در صورت اعتراض آنها، واقعاً توان مقابله با آنها را نداشت؟ درحالی که اکثر منابع به کنایه و یا به صراحت قتل نظام‌الملک را به ملک‌شاه و ایادی او نسبت داده‌اند (امیر معزی، ۱۳۱۸: ۳۷۹؛ ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۳؛ عمادالدین کاتب‌الاصفهانی، ۱۹۸۷ م: ۸۰؛ راوندی، ۱۳۳۳: ۱۳۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۱۰/۲۰۶-۲۰۵). معلوم نیست مؤلف کتاب با استناد به کدام منبع و راوی، بیم ملک‌شاه از این اتهام را درک کرده است؟

در ص ۲۷ (بند الف)، از اعتماد نظام‌الملک به فرزندان و هواداران خود و اعطای شایستگی لازم به آنها (!) یاد می‌شود. معنی این جمله بر راقم سطور معلوم نیست، چراکه می‌اندیشد ظاهراً شایستگی لازم اکتسابی باشد نه بخشودنی.

در ص ۳۳ (پاورقی ۳)، بی‌تی از انوری در مدح ملک‌شاه بن سنجر بن ملک‌شاه نقل شده، درحالی که به تصریح ابن‌فندق، سنجر فرزند ذکور نداشته است (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۳). مضاف برآنکه در تصحیح انتقادی دیوان انوری، ضمن تردید در انتساب این بیت به انوری، نام ممدوح وی نوشته نشده است. (انوری ابیوردی، ۱۳۷۴: ۱/۴۳۶-۴۳۲)

در ص ۳۴، در شرح معادلات میان برکیارق و برادرش محمود، هیچ ارجاعی داده نشده و ضمن اشاره به قتل ترکان‌خاتون، از سرنوشت محمود هیچ اطلاعی داده نشده است. در این صفحه همچنین با استناد اکید به عماد کاتب، نوشته شده است: «در سال ۴۸۵/۱۰۹۲، المقتدی بالله، برای چهار سال محمود را به‌عنوان سلطان سلجوقی پذیرفت» علاوه بر آنکه نگارنده مقاله، چنین مطلبی را در اثر عماد کاتب نتوانست بیابد، هیچ‌گاه هم مرسوم نبوده است که در زمان انتخاب کسی به سلطنت، مدت زمان آن را مشخص کنند. ظاهراً مؤلف محترم علی‌رغم تأکید بر استناد به عماد کاتب، اظهارات ابن‌اثیر در این خصوص را مدنظر داشته‌اند که در شرح چگونگی انتخاب محمود خردسال به جانشینی ملک‌شاه نوشته است:

... [ترکان‌خاتون] أرسلت إلى الأمراء سرّاً فأرضتهم، و استحلقتهم لولدها محمود، عمره أربع سنين و شهر، و أرسلت إلى الخليفة المقتدی فی الخطبة لولدها أيضاً. فأجابها، و شرط أن يكون اسم السلطنة لولدها، و الخطبة له و يكون المدبر ... (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ هـ: ۱۰/۲۱۴)

کاملاً هویدا است که خلیفه، سلطنت محمود را به دیگران وا می‌گذارد. بنابراین احتمال می‌رود که مؤلف کتاب، روایت عماد کاتب درباره جانشینی ملک‌شاه و توصیف اوضاع و

احوال فرزندان چهارگانه وی (اربعه بنین) به هنگام مرگ پدر ۱۶ را به خطا «اربعه سنین» خوانده و آن را با روایت ابن اثیر درباره سن محمود (اربعه سنین و شهور) و نیز شرط خلیفه با ترکان خاتون را در خصوص سلطنت محمود درهم آمیخته و این استنتاج عجیب را ارائه کرده است. به قصور مؤلف در تشریح علل اینکه خلیفه سلطنت فرزندان ملک‌شاه را نپذیرفت نیز می‌توان اشاره کرد؛ حداقل باید چگونگی تسلیم او (خلیفه) به این امر ۱۷ را گوشزد می‌کرد. همچنین در متن از قیام برکیارق به مساعدت بازرگانان و هواداران نظام‌الملک یاد شده است؛ که وجود طبقه بازرگان به عنوان طبقه‌ای متعین و مؤثر اجتماعی در آن زمان و نسبت آن‌ها با هواداران نظام‌الملک و دلیل همراهی آن‌ها با برکیارق بر نگارنده روشن نیست. ممکن است که این کلمه، صورت مغلوط «بزرگان» باشد.

در همین صفحه، نام محمود - برادر برکیارق - در برخی سطور به خطا محمد نوشته شده که ممکن است به سردرگمی خواننده منتهی شود. در (ص ۳۵) نیز شورش ارسلان ارغو و تغییر وزیران را بدون ارجاع نوشته است همچنین برکیارق و مؤیدالله غلط و صحیح آن برکیارق و مؤیدالملک است.

در ص ۳۶، شرح شورش انر را بدون ارجاع نوشته است. در (ص ۳۷) در شرح صلح میان سلطان محمد و برکیارق تقریباً عین روایت ابن اثیر رونویسی شده، اما در این امر نیز توفیقی حاصل نیامده و در ذکر شرایط صلح نوشته شده است: «... برای محمد نیز سه جانشین تعیین شد» در حالی که ابن اثیر نوشته است: «... و یضرب له [یعنی محمد] ثلاث نوب» (ابن اثیر، ۱۳۸۶ ه: ۱۰ / ۳۳۱) که منظور از آن، سه بار نوبت زدن است. سلطان حق داشت پنج بار نوبت بزند و محمد چون ولیعهد شده بود، به او اجازه داده شد سه بار نوبت برند. اما تهیه‌کنندگان کتاب، نوب را نواب و جانشینان پنداشته‌اند.

در همین صفحه، در شرح دستیابی سلطان محمد به سلطنت و خلعید از ملک‌شاه دوم، مطالبی آشفته نوشته شده است: «محمد به سرعت راهی بغداد شد و ایاز به او مایل شد. او را وزیر ملک‌شاه دوم کرد و سلطنت را بدون هیچ درگیری و بدون وجود هیچ رقیبی به ملک‌شاه دوم تسلیم ساخت». چرا محمد که برای تصاحب سلطنت به بغداد تاخته است، بعد از تمایل ایاز به وی، دوباره سلطنت را بدون وجود هیچ رقیبی به ملک‌شاه دوم بدهد؟ رقیب اصلی ملک‌شاه، محمد بود؛ مگر چه بر سر او آمد که ملک‌شاه بدون وجود هیچ رقیبی به سلطنت ادامه دهد؟

در همین صفحه، چند سطر بعد، بعد از شرح کورکردن ملک‌شاه دوم نوشته شده است: «این

عمل نسبت به کسانی که می‌خواستند او را از سلطنت عزل کنند، کاری عادی و معمولی بود؛ که فاقد معنا است و ظاهراً صحیح آن این باشد: «این عمل نسبت به او از نظر کسانی که ...» در ص ۳۹، بعد از شرح غلبه سنجر بر محمود بن محمد آزادی محمود نتیجه شفاعت مادر محمود نزد سنجر عنوان می‌شود که خطای فاحش است، چرا که مادر محمود در حدی نبود که به‌خاطر او سنجر از تأدیب محمود صرف‌نظر کند بلکه مادر سنجر و جدّه محمود بود که شفاعت کرد و درخواستش پذیرفته شد. (برای شرح ماجرا ← اتابک جوینی، ۱۳۲۹: ۴؛ سمعانی، ۱۴۰۹هـ: ۵/۲۹۹؛ ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۴؛ عمادالدین کاتب‌الاصفهانی ۱۹۸۷م: ۲۴۲ - ۲۴۱؛ راوندی، ۱۳۳۳: ۱۶۹؛ حسینی، ۱۹۳۳م: ۹۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶هـ: ۱۰/۶۶۲ - ۶۶۱ و ۸۳/۱۱؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۰۹؛ حسینی‌یزدی، ۱۳۲۸/۱۹۰۹: ۹۶؛ مستوفی ۱۴۰۹هـ: ۴۴۸؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۳۱۱؛ غفاری، ۱۳۴۲: ۱۶۵ - ۱۶۴؛ معین‌الفراء، ۱۳۳۹: ۷۴؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۱/۶۷۱ - ۶۶۷)

در انتهای همین صفحه، بدون اشاره به حوادث ماوراءالنهر پس از مرگ ملک‌شاه، بدون مقدمه از شورش در آن سرزمین خبر داده و بدون تعیین هویت و معرفی ارسلان‌خان - رهبر شورش - قتل وی به‌دست سنجر عنوان شده است. درحالی‌که در متون تاریخی به اندازه کافی در این باب اطلاعاتی درج شده است (برای شرح ماجرا ← اتابک جوینی، ۱۳۲۹: ۴؛ سمعانی، ۱۴۰۹هـ: ۵/۲۹۹؛ ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۴؛ عمادالدین کاتب‌الاصفهانی، ۱۹۸۷م: ۲۴۲ - ۲۴۱؛ راوندی، ۱۳۳۳: ۱۶۹؛ حسینی، ۱۹۳۳م: ۹۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶هـ: ۱۰/۶۶۲ - ۶۶۱ و ۸۳/۱۱؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۰۹؛ حسینی‌یزدی، ۱۳۲۸/۱۹۰۹: ۹۶؛ مستوفی ۱۴۰۹هـ: ۴۴۸؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۳۱۱؛ غفاری، ۱۳۴۲: ۱۶۵ - ۱۶۴؛ معین‌الفراء، ۱۳۳۹: ۷۴؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۱/۶۷۱ - ۶۶۷). ارسلان‌خان، پدر ترکان خاتون - همسر معروف سنجر - بود و سنجر وی را نکشت بلکه به بلخ تبعید کرد. بلافاصله در ادامه با استناد به عماد کاتب، از تیره و تنگ شدن روزگار بر سنجر خبر داده و نوشته شده است: «این حوادث، آرامش روزهای پایانی حکومت سنجر را بر هم زد». درحالی‌که این زمان، سال ۵۲۴ است و سنجر تا ۲۵ سال بعد حکومت کرد و اتفاقاً جز جنگ قطوان (۵۳۶) و مصاف با غزها (۵۴۸) در همه نبردها و درمقابل همه رقیبان و دشمنان خود پیروز بود.

در ص ۴۰ نوشته شده است: «او [سنجر] در سال ۵۳۳/۱۱۳۸، به‌دلیل سرپیچی اتسز بن محمد، به‌ناچار در رأس سپاهی بزرگ برای جنگ با او به خوارزم برود». چنان‌که مشاهده می‌شود، در این جمله تناسبی بین فعل و فاعل وجود ندارد.

در همین صفحه، از اظهار اطاعت آتسز به سنجر و متعهدشدن وی به تداوم دوستی با سنجر خبر داده شده و تنها ارجاع در این مبحث، مآخذ ابن اثیر است، در حالی که ابن اثیر مطلقاً از این قضیه سخنی به میان نیاورده است. پژوهشگران جدید و در رأس آنان بارتولد، با استناد به متن سوگندنامه آتسز که در یکی از مجموعه منشآت قرن ششم محفوظ مانده<sup>۱۸</sup>، این سخن را مطرح کرده‌اند (بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۵/۲؛ قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۶۱)؛ اما مثل بسیاری دیگر از مطالب کتاب، معلوم نیست مؤلف این مطلب را از کجا گرفته است. بعد از این جمله بلافاصله آورده شده است: «سنجر با این سیاست، پایه‌های حکومتش را در خوارزم محکم کرد»؛ که ناگفته پیداست که فاعل این جمله باید آتسز باشد نه سنجر.

در همین صفحه، در «دیرغم» اشتباه و صحیح آن «در غم» است.

در ص ۴۱ و ۶۹-۶۸ با استناد به ابیاتی از انوری، نتایجی درباره جنگ قطوان گرفته شده است که در آغاز مقاله به آن اشاره شد. سپس با استناد به تاریخ‌گزیده عنوان شده که آزادی ترکان خاتون از دست قراختاییان در ازای پرداخت پانصد دینار بوده است. در حالی که در تاریخ‌گزیده چنین مطلبی نیست و فقط مصحح محترم آن برای غنای مطلب، این سخن را از عماد کاتب در پاورقی نقل کرده است. (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۴۴۹، پاورقی ۱). اما جالب است بدانیم که عماد کاتب مبلغ فدیة را پانصد هزار دینار نوشته است نه پانصد دینار (عمادالدین کاتب‌الاصفهانی، ۱۹۸۷م: ۲۵۴)؛ و مصحح تاریخ‌گزیده اشتباه کرده و مؤلف تاریخ دولت سلجوقیان بدون آنکه زحمت مراجعه به عماد کاتب را به خود بدهد، علی‌رغم آنکه نام این کتاب را در منابع آورده، به تاریخ‌گزیده استناد کرده و مسئولیت روایت را برعهده حمدالله مستوفی گذاشته که روحش از ماجرا بی‌خبر است. این بی‌مهری با حمدالله مستوفی در پاورقی ۴ ص ۸۳ هم تکرار شده است: «با رجوع به تاریخ‌گزیده ... درمی‌یابیم که قماج متعهد شد که به غزها مالیات پردازد و بدین منظور پسرش را نزد آنها فرستاد ...»؛ در حالی که در تاریخ‌گزیده، پس از شرح استیصال خوانسالار سلطنتی در مقابل غزها و استمداد وی از قماج، چنین آمده است: «... امیر قماج خراج ایشان را ضمان کرد به سی هزار گوسفند و شحنگی آن قوم بستند. پسر را آنجا فرستاد ...» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۴۵۱). با دقت در این سخنان کاملاً معلوم است که مؤلف چه اشتباهی کرده است؛ چراکه از روایت حمدالله مستوفی برمی‌آید که قماج در پاسخ به استمداد خوانسالار و برای تلافی رفتار غزها با وی، به سلطان سنجر تعهد داده است تا در ازای واگذاری شحنگی غزها به خود، سالیانه سی هزار گوسفند از

غزها برای خزانه سلطنتی بگیرد؛ و سنجر نیز موافقت کرده است شحنگی غزها را به وی سپرد و او نیز پسرش را برای اعمال حاکمیت بر غزها به میان آنها فرستاد. اصولاً در آن زمان پرداخت مالیات از طرف قماج - حکمران بخش شرقی قلمرو سنجر - نه تنها محلی از اعراب ندارد که مضحک نیز می‌نماید.

در ص ۴۲، پس از ذکر حمله سنجر به خوارزم در ۵۳۸ و محاصره آتسز و تسلیم وی به سنجر و اعاده او به حکومت، با بیانی عجیب نوشته شده است: «اگر آتسز شورشی و عصیانگر از سنجر عذرخواهی و التماس نکرده و به اطاعت و دوستی او متعهد نشده بود، سنجر به او حمله می‌کرد؛ ولی با عذرخواهی آتسز، او را بخشید و با او صلح کرد ...». بر راقم سطور معلوم نیست منظور از حمله چیست: آیا منظور این است که سنجر به او رحم نمی‌کرد و به او آسیبی می‌رساند؟

در همین صفحه، بدون هیچ اشاره‌ای به روابط سنجر و غوریان، یکباره از غلبه علاءالدین حسین غوری بر هرات و بلخ و مخالفت سنجر با وی سخن به میان می‌آید و در ادامه، افسانه قدیمی جوزجانی درباره آزادی علاءالدین حسین بدون هیچ توضیحی نقل می‌شود؛ که به هیچ وجه شایسته یک متن علمی نیست.

در ۲۵ صفحه اول کتاب این همه موارد وجود دارد؛ مابقی را هم بر این منوال قیاس کنید و حدیث مفصل بخوانید از این مجمل. البته نگارنده مقاله، کتاب را تا پایان، سطر به سطر مطالعه و موارد مختلف را به همین صورت آماده نگارش و توضیح کرده است ۱۹ اما به قول شاعر شیرین سخن بروجردی، شادروان محمدباقر صامت:

نیست یارای نوشتن خامه را مختصر کن صامت این هنگامه را

همان بهتر که کلام را خاتمه دهیم؛ چه، کتاب تا پایان همین‌طور مشحون از اغلاط و موارد سؤال‌برانگیز است و شرح آن جز ملال خواننده، عایدی نخواهد داشت.

## نتیجه‌گیری

از آنچه عنوان شد، می‌توان نتیجه گرفت که کتاب دولت سلجوقیان، به دلیل عدم رعایت روش علمی در ارائه مطلب و استناد به منابع، هیچ‌یک از چهار شرط لازم برای یک متن درسی دانشجویی را ندارد و در هریک از ابعاد، کاستی‌های فاحش دارد، که از آن جمله می‌توان به عدم رعایت شیوه علمی در ارجاع، ناهماهنگی عنوان و محتوا، فهم و ترجمه



ناصحیح متون تاریخی اشاره کرد؛ همچنین، در عرصه پژوهشی، برای محققان این دوره از تاریخ ایران قابل استفاده و مراجعه نیست.

## پی‌نوشت

۱. از جمله آثار وی در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:  
تاریخ سیاسی و دودمانی ایران» در *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۵، مقالات «قراختاییان»، «سلجوقیان»، «ایلک‌خانین»، «غوریان»، «خوارزمشاهیان» در *دایرة المعارف اسلام*، چاپ جدید؛ مجموعه مقالات زیر:  
Bosworth, C. E: *The Medieval History of Iran, Afghanistan and Central Asia*, London, 1977.
۲. از ترک‌شناسان معروف است که در ایران کم‌تر شناخته شده ولی برخی از مقالات وی برای درک تاریخ ایران در قرن‌های پنجم و ششم به‌غایت مفید است. مقالات پراکنده وی در مجلات مختلف را در مجموعه‌ای با مشخصات زیر گردآوری و چاپ کرده‌اند:  
Pritsak, O (1981). *Studies In Medieval Eurasian History*, London: Variorum Reprints.  
و نیز مقاله زیر:  
Pritsak, O, “Kara-Hanlilar ‘’, *Islam Ansiklopedisi*, Gilt. 6, pp 251 -271.
۳. از جمله آثار قابل استفاده وی می‌توان به مقاله‌های چاپ‌شده از وی در کتاب *سلجوقیان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی، ۱۳۸۰ اشاره کرد؛ همچنین:  
Cahen, Cl, “Ghuzz”, *Encyclopaedia of Islam*, New editin, Leieden, 1987, Vol. II.
4. *hudud – al- aalam (The Regions of the World)*, Translated and explained by V. Minorsky, with the preface by V.V. Barthold, Edited by Bosworth, London, Cambridge: Taustees of E.J.W. Gibb Memorial, 1982.  
چاپ نخست این متن با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:  
*حدودالعالم من المشرق الى المغرب*، تصحیح و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، کابل: بی‌نا، ۱۳۴۲.
5. Minorsky, V, *sharaf –al-zaman Tahir Marvazi on the Turk, China And India*, London, 1942.  
این کتاب، بخشی از *طبایع‌الحيوان* مروزی و تعلیقات مینورسکی در تشریح و توضیح آن است. نگارنده ضمن تطابق ترجمه وی با متن اصلی و مقابله آن با نسخه خطی *طبایع‌الحيوان* و نیز با اقتباسات محمدعوفی و شکرالله زکی از آن کتاب، متن آن را به‌همراه تعلیقات مینورسکی به زبان فارسی برگردانده و آماده انتشار نموده، امیدوار است هرچه زودتر به زیور طبع آراسته شود.
۶. ابراهیم قفس اوغلی، *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: گستره، ۱۳۶۷.

7. Barthold, V.V, Four Studies on the history of Central Asia, Tr.by V. And T. Minorsky, Leiden: Brill, 1956.

۸. بارتولد. و. و.، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس، ۱۳۷۶.

9. Barthold, V.V, Turkestan down to the Mongol Invasion, Translated from the Oiriginal Russian and Rev. by the Auttur, with asistance of H.A.R. Gibb, London: Luzac, 1928.

اصل این اثر به زبان روسی است که با مشخصات فوق به انگلیسی ترجمه شده است. و متن روسی با مشخصات زیر به فارسی ترجمه و منتشر شده است:

ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

۱۰. تعداد این موارد کم نیست؛ اما برای نمونه: ص ۳۷، از سطر دوم تا پنجم، که مفاد صلح میان

برکیارق و محمد برای واژه به واژه از ابن اثیر (۱۳۸۶هـ: ۱۰ / ۳۳۱) رونویسی شده است [با این

تفاوت که در درک و ترجمه متن این سه سطر درسه مورد اشتباه شده است]؛ همچنین در سطور

پایانی ص ۸۲ و سطور آغازین ص ۸۳ درباره غزها، به‌طور کامل از ابن اثیر (۱۳۸۶هـ: ۱۱ / ۱۷۶)

رونویسی و ارجاع ناقص داده شده است. [شگفتا که در این مورد نیز گفته‌های ابن اثیر اشتباه

ترجمه شده است]. قس: ابن اثیر، ۱۳۸۶هـ: ۱۰ / ۳۳۱؛ ۱۱ / ۱۷۶. همچنین در ص ۳۹ سطر آخر و

سطور نخستین ص ۴۰، گفته‌های عمادالدین کاتب رونویسی شده است.

۱۱. تعداد این موارد نیز کم نیست؛ اما برای نمونه: ص ۶۷، از سطر ششم تا یازدهم، که رونویسی

واژه به واژه از ابن اثیر (۱۳۸۶هـ: ۱۱ / ۸۲) است درحالی‌که ارجاع هم ندارد [با این ملاحظه که

فقط مقدار اندکی از جمله را که به‌نحوه مسلمان شدن مربوط است (۱۱ / ۱۹۹ - ۱۹۸) با اندکی

تلخیص رونویسی شده و البته در این مورد هم اشتباه رخ داده و به‌جای خراسان از حمله

اسماعیلیه قهستان به قهستان خبر داده شده است.

۱۲. ابن الفوطی در فرازی از سخن خود درباره سنجر، عنان قلم را به‌دست سمعانی داده و سطوری

چند از کتاب کمیاب المذیل وی را برای ما به‌یادگار گذاشته است.

۱۳. برای تطبیق تاریخ‌ها، از دو اثر زیر استفاده شد:

فردیناند ووستنفلد و ادوارد ماہلر، تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی،

مقدمه و تجدیدنظر از حکیم‌الدین قریشی، تهران: فرهنگسرای نیاوران، ۱۳۶۰؛ احمد بیرشک،

گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

۱۴. ابن اثیر (۱۳۸۶هـ: ۹ / ۴۹۶) - که ظاهراً تنها راوی ماجرا است - نیز او را همسر مادر انوشیروان دانسته

است، نه دایی طغرل.

۱۵. شرح کامل ماجرا در: حسینی، ۱۹۳۳م: ۴۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶هـ: ۱۰ / ۴۹؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۲۷۵ -

۲۷۴؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲ / ۴۸۹؛ ذهبی، ۱۹۶۱م: ۳ / ۲۴۱؛ غفاری، ۱۳۴۲: ۱۳۸.

۱۶. عمادالدین کاتب‌الاصفهانى (۱۹۸۷م: ۸۱) در این باره چنین نوشته است: «كان للسلطان ملكشاه اربعة بنين و هم: بركيارق، و محمد، و سنجر، و محمود. و كان محمود طفلاً فبايعوه على السلطنة، لأن أمه ترکان خاتون كانت مستولية في أيام ملكشاه ... و لكن لم يكن من بنى السلطان ببغداد حاضراً الا ولدها الطفل [يعنى محمود] فبايعوه ...»؛ و پس از چند سطر دیگر گوید: «و فى مبادىء هذا الأمر تولى المستظهر بالله الخلافة، و أخذوا منه بيعة محمود. ثم جاء بركيارق إلى إصفهان محاصراً...». چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این عبارات هیچ اشاره‌ای به محدودیت زمانی بیعت محمود دیده نمی‌شود.
۱۷. این مبحث یکی از ابعاد قابل توجه و زیبا در روابط سلجوقیان با خلفای بنی‌عباس است. برای اطلاع در این باره، ← ظهورالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۵؛ راوندى، ۱۳۳۳: ۱۴۰ - ۱۳۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶هـ: ۱۰ / ۲۱۱؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۰۶ - ۱۰۵.
۱۸. اصل نسخه این منشآت که محمدبن صدرالدین خوارزمی در اواخر قرن هفتم گردآوری و تألیف کرده است، اکنون با شماره B-938 در موزه آسیایی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی سابق در لنینگراد (سن‌پترزبورگ کنونی) نگهداری می‌شود. اما دو نسخه عکسی از آن تهیه شده که یکی در کتابخانه ملی و دیگری در دانشگاه تهران به شماره ۲۲۵۹ - ۲۲۵۷ نگهداری می‌شود. شادروان عباس اقبال، سه نامه از این مجموعه را تحت عنوان «سه سند از اسناد تاریخی خوارزمشاهیان» (۱۳۱۷) چاپ کرد و زنده‌یاد سعید نفیسی نیز در تعلیقات خود بر تاریخ بیهقی، (تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۳۲، ۳ / ۱۴۸۰ - ۱۴۳۰)، تعدادی از این نامه‌ها را منتشر کرد. سیدعلی مؤید ثابتی نیز برخی از آنها را در اسناد و نامه‌های تاریخی (۱۳۴۶) چاپ کرده است.
۱۹. در این جا به یکی دو مورد دیگر از این موارد اشاره می‌کنیم:
- در ص ۷۰، بدون ارائه سند، ادعا می‌شود که قطب‌الدین محمد خوارزمشاه شش سال از سی سال حکومت خود را در کاخ سنجر گذراند و پسرش آتسز را به مدت یک سال برای خدمت به سنجر به کاخ وی فرستاد. این سخن با همه روایات تاریخی درباره خوارزمشاهیان تناقض دارد و ظاهراً مؤلف محترم کتاب با قرائت ناصحیح روایت جوینی، این سخن را گفته است. جوینی (۳ / ۲) در شرح احوال قطب‌الدین محمد خوارزمشاه نوشته است: «... مدت سی سال در رفاغ حال و فراغ بال خوارزمشاهی کرد. یک سال به خود به خدمت درگاه سنجری آمدی و یک سال پسر خود آتسز را بفرستادی تا به وقتی که وفات یافت». این روایت را با اندکی اختلاف، شبانکاره‌ای (۱۳۶۳: ۱۳۴) و میرخواند (۱۳۳۹: ۴ / ۳۵۷) نیز روایت کرده‌اند. چنان‌که ملاحظه می‌شود، نه تنها صحبت از شش سال او در دربار سنجر نیست، بلکه دلالت بر اطاعت و اظهار تابعیت او به سنجر است که هر سال این تجدید بیعت تکرار می‌شد و البته ناگفته پیدا است که این خدمت را نباید به معنی خدمتگزاری و اقامت در طول همه سال در دربار پنداشت.

در ص ۷۱، در شرح روابط آتسز و سنجر، با ارجاع به محمد عوفی و راوندی، بیتی از سروده‌های آتسز به این صورت نقل شده است:

اگر اسب پادشاه تیز رو است اسب من لنگ نیست  
 پس به اینجا بیا و من هم می‌آیم و عالم تنگ نیست  
 درحالی‌که اصلاً به این ترجمه مغلوپ نیازی نبوده و اصل ابیات آتسز که به هنگام سومین لشکرکشی سنجر به خوارزم سروده شده، به شرح زیر در دست است:

اگر باد پای است رخس ملک  
 تو اینجا بیایی من آنجا روم  
 کمیت مرا پای هم لنگ نیست  
 خدای جهان را جهان تنگ نیست

(راوندی، ۱۳۳۳: ۱۷۴)

و البته مورخان متأخر صورت مفصل‌تر این ابیات را چنین آورده‌اند:

مرا با ملک طاقت جنگ نیست  
 به صلح ویم نیز آهنگ نیست  
 ملک شهریار است و از شهریار  
 هزیمت شدن بنده را ننگ نیست  
 اگر بادپای است خنگ ملک  
 کمیت مرا پای هم لنگ نیست  
 به خوارزم آید به سقسین روم  
 خدای جهان را جهان تنگ نیست

(مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۴۸۲؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۴ / ۳۶۰)

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۶هـ). *الکامل فی التاریخ*. تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ. بیروت: دار صادر.  
 ابن القلانسی (بی‌تا). *ذیل تاریخ دمشق*. تصحیح ه. ف امدروز، قاهره: مکتبه المتنبی.  
 ابن اسفندیار (تاریخ مقدمه: ۱۳۲۰). *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران: خاور.  
 ابن العبری، ابوالفرج گریگوریوس (۱۳۷۷). *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.  
 ابن العدم، ابوالقاسم عمر (۱۹۷۶). *بغیه‌الطلب فی تاریخ حلب*، تحقیق علی سویم، انقره: مطبعة الجمعية التاريخية التركية.  
 ابن الفوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۳۷۵). *مجمع‌الآداب فی معجم‌الانقلاب*، تحقیق محمدالکاظم، تهران: وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامیة.  
 ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۳۶۰ - ۱۳۵۷). *المنتظم فی التاریخ ملوک و الامم*، حیدرآباد الدکن: مطبعة دایرةالمعارف العثمانیة.  
 ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابی بکر (۱۹۸۷م). *وفیات الاعیان لأنباء/بناءالزمان*، تحقیق احساس عباس، بیروت: دار صادر.

- ابن شادی (۱۳۱۸). *مجمعل التواریخ والقصص*، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
- ابن فندق، علی بن زید بیهقی (۱۳۱۷). *تاریخ بیهقی*. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: کتابفروشی فروغی.
- اتابک جوینی، منتجب‌الدین بدیع (۱۳۲۹). *عنبه الکتبه*، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- اقبال، عباس (۱۳۱۷). «سه سند از اسناد تاریخی خوارزمشاهیان»، *ارمغان*، سال ۱۹، ش ۲.
- امیر معزی، محمدبن عبدالملک (۱۳۱۸). *دیوان اشعار*، تصحیح عباس اقبال، تهران: اسلامیه.
- انوری ایوردی، علی بن محمد (۱۳۷۴). *دیوان انوری*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- باخرزی، ابوالحسن علی بن حسن (۱۹۷۱م). *دمیه القصر و عصره اهل العصر*. تحقیق الدكتور محمد آلتونجی - دمشق: مؤسسه دارالحیاء.
- بارتولد، و. و (۱۳۵۲). *ترکستان‌نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- باسورث، ای. اس (۱۳۷۱). «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران»، *تاریخ ایران کمبریج*، ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بیرشک، احمد (۱۳۶۷). *گاهنامه تطبیقی سه‌هزار ساله*، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴). *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۴۷). *ادبیات مزدیسنا (یشتها)*، تهران: طهوری.
- تنوی، احمدبن نصرالله؛ و آصف قزوینی (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی فرهنگی.
- جوزجانی، منہاج سراج (۱۳۶۳). *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، ۲ جلد در یک مجلد، تهران: دنیای کتاب.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۴). *تصحیح منوچهر ستوده*، تهران: طهوری.
- حسینی یزدی، محمدبن محمدبن نظام (۱۳۲۸/۱۹۰۹). *العراضة فی الحکایة السلجوقیه*، تصحیح کارل سوسهایم، لیدن: بریل.
- حسینی، صدرالدین ابوالقوارس (۱۹۳۳). *اخبارالدوله السلجوقیه*، تصحیح محمدشفیق، لاهور: بی‌نا.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۲۳). *حبيب السیر فی اخبار افراد بشر*، تهران: کتابفروشی خیام.
- ذهبی شمس‌الدین ابو عبدالله (۱۴۰۳هـ). *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب ارنووط و ... بیروت: مؤسسه الرساله.
- ذهبی شمس‌الدین ابو عبدالله (۱۹۶۱م). *العبر فی خبر من غیر*، تحقیق فؤاد سید، کویت.
- راوندی، علی بن سلیمان (۱۳۳۳). *راحة الصدور و آیه السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹هـ). *الانساب*، تحقیق عبدالله عمرالبارودی، بیروت: دارالجنان.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۶۳). *مجمع‌الانساب*، تصحیح میرهاشم محلث، تهران: امیرکبیر.
- ظهیرالدین نیشابوری (۱۳۳۲). *سلجوقنامه*، تصحیح اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.

- عمادالدین کاتب‌الاصفهانى (۱۹۸۷م). *زیده النصره و عصره الفطره، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالافتاح الجديدة.*
- عوفی، محمد بن محمد (بی تا). *جوامع الحکایات و لوامع الروایات، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، نسخه خطی شماره ۲۷ ب.*
- غفاری، قاضی احمد (تاریخ مقدمه: ۱۳۴۲). *تاریخ جهان آرا، به کوشش حسن نراقی، تهران: حافظ.*
- فخررازی (۱۳۲۳). *جامع العلوم، به اهتمام میرزا محمد خان ملک الکتاب، بمبئی.*
- قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷). *تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: گستره.*
- مؤید ثابتی، علی (۱۳۴۶). *اسناد و نامه‌های تاریخی، تهران: طهوری.*
- معین‌القرءاء (۱۳۳۹). *تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: ابن سینا.*
- مقریزی، احمد بن علی (۱۴۱۸هـ). *السلوک لمعرفة دول الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، الجزء الاول، بیروت: دارالکتب العلمیه.*
- منشآت یا دیوان احکام سلاطین ماضیه، کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه عکسی شماره ۲۲۵۹ - ۲۲۵۷.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۳۹). *روضه الصفا، تهران: پیروز - خیام.*
- نرشی، محمد بن جعفر (۱۳۵۱). *تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.*
- نسفی، عمر بن احمد (۱۳۷۸). *القند فی معرفه علماء سمرقند، تحقیق یوسف‌الهادی، تهران: میراث مکتوب.*
- نفسی، سعید (۱۳۳۲). *تعلیقات تاریخ بیهقی، تهران: کتابخانه سنایی.*
- ووستنفلد، فردیناند و ادوارد ماہلر (۱۳۶۰). *تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی، مقدمه و تجدیدنظر از حکیم‌الدین قریشی، تهران: فرهنگسرای نیاوران.*
- همو (۱۳۷۵). *التحییر فی معجم الکبیر، تحقیق منیره ناجی‌السالم، بغداد: مطبعه الارشاد.*
- یافعی، ابو محمد عبدالله بن اسعد (۱۳۳۹). *مرآة الجنان و عبرة الیقظان، حیدرآباد: بی تا.*

Bosworth, E.C. (1994). «*al-mohtaj*», Encyclopaedia of Iranica (EIR), vol. 1. pp.764-766.

Pritsak.o. “Kara – Hanlilar”, Islam Ansiklopedisi, Gilt. 6.

Pritsak.o (1981). “Die karachaniden”. Studies In Medieval Eurasian History, London: Variorum Reprints.